

هیو نیز در عملیات هاییتی، نقشی مؤثر داشت.

اوایل فصل پاییز، بیشتر اوقات خود را صرف رسیدگی به امور خارجی کردم. برای نخستین بار، عازم کشورهای آمریکای جنوبی شدم و به ونزوئلا، برزیل و آرژانتین رفتم تا در مورد اهمیت کشورهای آمریکای لاتین در ایجاد آینده بهتر برای آمریکا و نیز لزوم ایجاد منطقه تجاری آزاد که سراسر این قاره را پوشش دهد، سخنرانی کنم. ونزوئلا، کشور نفت خیز شماره یک آمریکا به حساب می آمد و از زمان جنگ جهانی دوم تا پایان جنگ خلیج، سوخت داخلی ایالات متحده را تأمین می کرد. دیدار من از آن منطقه، ساده و موفقیت آمیز بود. از نکات مهم آن سفر می توان به سخنرانی برای مردم کاراکاس در مقبره سیمون بولیوار یاد کرد.

دیدار از برزیل، حکایتی دیگر داشت. بین دو کشور، اختلاف نظرهای زیادی به چشم می خورد و بسیاری از مردم برزیل، از آمریکا نفرت داشتند. برزیل رهبر بلوک تجاری مرکاسور به حساب می آمد که کشورهای همچون آرژانتین، پاراگوئه و اروگوئه در آن عضویت داشتند و معاملات تجاری این بلوک بیشتر با اروپا بود، و نه با ایالات متحده. از طرف دیگر، انریکه کاردوسو رییس جمهور برزیل، رهبری نوگرا و مؤثر بود که علاوه بر تمایل به ایجاد روابط بهتر با ایالات متحده، به خوبی درک می کرد که برای بهینه سازی اقتصاد، کاهش فقر، و افزایش نفوذ بر جهان، مشارکت با ما به او کمک خواهد کرد.

در نوجوانی هنگامی که استن گتز، نوازنده بزرگ ساکسوفون جاز، در دهه ۱۹۶۰، آمریکا را به هیجان می آورد، مجذوب برزیل شده بودم. از همان موقع دلم می خواست همه شهرها و مناظر زیبای آن کشور را از نزدیک ببینم. کاردوسو نیز فردی احترام برانگیز بود و نظر مرا جلب کرد. او برای دیدار از یکی از ایالات، به آمریکا آمده بود و شنیده بودم یکی از رهبران تأثیرگذار جهان است. می خواستم بر مشارکت در برنامه های اقتصادی دو کشور، حمایت از سیاستهای او و بهینه سازی ساختار آموزشی، تأکید کنم. کاردوسو در برزیل طرحی را به مورد اجرا گذاشته بود که بر طبق آن، به خانواده هایی که کودکانشان به مدرسه می رفتند، کمک نقدی می شد.

پس از دیدار از یکی از مدارس برزیل در محله ای فقیرنشین در

ریودوژانیرو و همچنین ملاقات با پله، اسطوره فوتبال آن کشور، من و هیلاری برای صرف شام در محل سکونت رییس جمهور، به برازیلیا رفتیم. انریکه کاردوسو و همسرش روث، برای سرگرمی ما از همان موسیقی جازی استفاده کردند که از سی سال پیش، مورد علاقه من بود.

رهبر آرژانتین، رییس جمهور کارلوس مهنم از متحدان مقتدر آمریکا به شمار می آمد که در جنگ خلیج فارس و هایتی به ما کمک کرد و خط مشی اقتصاد بازار آزاد را پذیرفت. او پس از پذیرایی شایان از ما، پیشنهاد کرد به تماشای مسابقات ویژه سوارکاری برویم. همچنین ما را به باریلوچه، شهری زیبا در پاتاگونیا برد و در آنجا در مورد گرمای کره زمین با هم به تبادل نظر پرداختیم. مشارکت با ما به او کنفرانس بین المللی در رابطه با تغییر آب و هوای جهان، در کیوتو ژاپن برگزار شود و می خواستم حمایت خود را از برنامه های بین المللی به منظور کاهش آلودگی و به ویژه عدم تولید گازهای گلخانه ای، اعلام کنم.

روز ۲۶ اکتبر، پس از بازگشت به ایالات متحده، در مراسم جشن پنجاهمین سال تولد هیلاری که توسط همکارانش برگزار شده بود، شرکت کردم. جلسی نیز برای ایجاد شگفتی، به خانه آمد. به ازای هر دهه از زندگی او، یک میز غذا چیده شده و در کنار هر یک از آنها، یکی از دوستان او در آن پنج دهه، ایستاده بود.

روز بعد، جیانگ زمین به واشینگتن آمد. از او دعوت کرده بودم تا آن شب ملاقاتی غیررسمی با هم داشته باشیم. پس از پنج سال کار با جیانگ، تحت تأثیر موفقیت های او در زمینه سیاست و ورود چین به جامعه جهانی، رشد اقتصادی و اعطای آزادی های سیاسی، قرار داشتیم. به ازای ایجاد روابط گسترده در زمینه های گوناگون، از او خواستار اعطای آزادی های بیشتر شدم و هنگامی که پیشنهاد مرا پذیرفت، در این مورد بحث کردیم که میزان این آزادیها باید تا چه حد باشد که کشورش را با خطر هرج و مرج، مواجه نسازد. هر چند اختلاف نظرهایی داشتیم، ولی درک متقابل ما بیشتر از پیش بود.

روز بعد در کنفرانس مطبوعاتی، من و جیانگ اعلام کردیم که به همکاری در زمینه های متوقف ساختن گسترش سلاح های کشتار جمعی، استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای، جلوگیری از جنایات سازمان یافته،

مبارزه با قاچاق مواد مخدر و سایر موارد ذکر شده در متن موافقتنامه تازه، ادامه خواهیم داد. قول دادم با همه توان برای ورود چین به سازمان تجارت جهانی بکوشم و جیانگ نیز خبر از ایجاد یک خط ارتباطی تلفنی مستقیم با کاخ سفید داد.

پرسشهای خبرنگاران بیشتر مربوط به آزادیهای فردی، حقوق بشر، رویدادهای میدان تیان آنمن و موضوع تبت بود. به نظر می رسید که جیانگ دچار شگفتی شده باشد، ولی همچنان با اخلاقی خوش به آنان پاسخ داد و بر آنچه شب گذشته میان ما به بحث گذاشته شده بود، تأکید کرد. دو روز بعد جیانگ زمین در یک سخنرانی در هاروارد، اعلام کرد اشتباهاتی در رویدادهای میدان تیان آنمن صورت گرفته است. چین روشی را در پیش گرفته بود که به نظر غرب، بسیار کند می رسید، ولی بدون تردید به تغییرات مهمی منجر می شد.

در ماه اکتبر، پذیرفتم علیرغم هزینه زیادی که پس گرفتن شکایت پائولا جونز در برداشت، نیمی از پولی را که من و هیلاری در مدتی پیش از بیست سال جمع کرده بودیم، به وکلای او پردازیم، زیرا رسیدگی به آن پرونده، اوقات ما را تلف می کرد. در عین حال، تردیدی نداشتم که اگر پرونده به دیوان عالی کشور برود، رأی به نفع من صادر خواهد شد. پائولا جونز از دریافت این پولی خودداری کرد و خواستار عذرخواهی رسمی من به دلیل آزار جنسی شد. نمی توانستم این کار را انجام بدهم. زیرا ادعاهایش صحت نداشت. چندی بعد، وکلای او عرض حالی به دادگاه ارائه دادند که از مسؤلیتهای خود، استعفا خواهند داد. بلافاصله کانون وکلای دالاس که از راستگرایان افراطی وابسته به انستیتو راترفورد به حساب می آمد - که توسط مخالفان من و با سرمایه آنان ایجاد شده بود - وکلای تازه ای برای او در نظر گرفت.

در اواسط ماه بحران تازه ای در عراق ایجاد شد، زیرا صدام حسین شش عضو آمریکایی بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل را اخراج کرد. به ناو هوایمابر جورج واشینگتن دستور حمل تفنگداران دریایی را به منطقه دادم و چند روز بعد، بازرسان مراجعت کردند.

اجلاس ویژه گفتگوهای مربوطه به گرم شدن هوای کره زمین روز اول دسامبر در کیوتو برگزار شد. پیش از پایان اجلاس، ال گور به ژاپن رفت تا

به استیو ایزنشتات - نماینده ما در اجلاس - کمک کند قراردادی تنظیم شود که بتوانیم آن را امضا کنیم. در واقع می‌خواستیم در متن قرارداد، بندهایی را بگنجانیم که بر محدود کردن چین و هند در تولید گازهای گلخانه‌ای تاکید داشته باشد، زیرا آن دو کشور، در سی سال آینده، بسیار بیشتر از ایالات متحده هوا را آلوده می‌کردند. البته در آن زمان ایالات متحده در صدر کشورهای تولیدکننده گازهای گلخانه‌ای قرار داشت، اما نمی‌توانستم بدون درج چنین بندهایی، موافقتنامه را در اختیار کنگره قرار دهم، زیرا در بهترین شرایط هم از تصویب نمی‌گذشت. با حمایت هاشیموتو نخست‌وزیر ژاپن و سایر کشورهای دوست، از جمله آرژانتین، مذاکرات منجر به انعقاد موافقتنامه‌ای مقدماتی شد.

چند روز پیش از کریسمس، من و هیلاری و چلسی به بوسنی رفتیم تا از مردم سارایه‌وو بخواهیم از قرارداد صلح حمایت کنند و در ضمن با گروه‌های نظامی خود در توزلا دیدار کنیم. باب و الیزابت دال نیز همراه با بسیاری از سران ارتش و نمایندگان هر دو حزب کنگره به ما ملحق شدند. الیزابت، رییس سازمان صلیب سرخ آمریکا بود. باب دال نیز چند روز پیش با لایحه من در مورد ایجاد یک کمیته جهانی به منظور تعیین سرنوشت گمشدگان در یوگسلاوی سابق، موافقت کرده بود.

یک روز پیش از کریسمس، ایالات متحده موافقت کرد که کمکی ۱/۷ میلیارد دلاری برای نجات اقتصاد کره جنوبی، در اختیار آن کشور قرار دهد. این نخستین اقدام ما برای برطرف کردن بحران اقتصادی در آسیا به حساب می‌آید. کیم دای یونگ یکی از فعالان ایجاد دموکراسی، به تازگی به ریاست جمهوری کره جنوبی رسیده بود. او در دهه ۱۹۷۰ از کشورش تبعید شد، ولی دخالت کارتر، موجبات بازگشت او را فراهم آورد. نخستین بار، کیم را در پله‌های سالن شهرداری لوس آنجلس در ماه مه سال ۱۹۹۲ ملاقات کردم و او با افتخار اعلام کرد که راه‌حلهایی مشابه راهکارهای من برای حل مشکلات کشورش ارائه داده است.

با فرارسیدن سال نو، به آنچه در سال ۱۹۹۷ انجام شده بود، نگرستم و آرزو کردم تنشهای موجود میان اعضای دو حزب از بین برود و لوایح ارائه‌شده به کنگره با موفقیت به تصویب برسند. طرحهایی همچون آنچه در سال گذشته به تصویب رسیده بود، تراز بودجه؛ کمک به دانشجویان به

بیل کلیتتون / ۹۴۷

میزانی بیش از آنچه در پنجاه سال گذشته شده بود؛ تامین اعتبار برای تحت پوشش بیمه خدمات درمانی در آوردن همه کودکان؛ گسترش ناتو؛ منع کاربرد سلاحهای شیمیایی؛ موافقتنامه کیوتو؛ و سایر لوایح مهم. فهرستی تأثیرگذار بود، ولی برای ساختن پلی به منظور از بین بردن اختلافات عقیدتی، کافی نبود.

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

فصل ۴۸

در آغاز سال ۱۹۸۸، نمی دانستم دورانی غریب و اندوهگین و پر از مشکلات شخصی در پیش دارم و در ضمن به موفقیت‌هایی در زمینه سیاست خارجی دست می‌یابم.

در دومین هفته ماه ژانویه به تکزاس جنوبی، یکی از مکانهای مورد علاقه خود در آمریکا رفتم تا با دانش‌آموزان اسپانیایی تبار آن ایالت گفتگو و آنها را به ادامه تحصیلات، ترغیب کنم. در همان ایالت، از اضمحلال اقتصادی اندونزی باخبر شدم و مشاوران اقتصادی خود را مأمور رسیدگی به دومین بحران در آسیا کردم.

روز سیزدهم ماه، دوباره مشکلات عراق آغاز شد. دولت صدام حسین از ورود بازرسان آمریکایی سازمان ملل به کشور جلوگیری کرده و از سازمان ملل خواسته بود پیش از لغو تحریمهای اقتصادی علیه این کشور، بازرسان را اعزام نکند. در همان روز، خاورمیانه نیز دچار بحران شد. دولت نخست‌وزیر نتانیاهو که هنوز فرودگاه غزه را بازگشایی نکرده و اقدامی جهت گشودن گذرگاه امن میان غزه و ساحل غربی رود اردن انجام نداده بود، با تأکید بر تسلط همیشگی بر کرانه غربی، موافقتنامه صلح را در خطر فسخ قرار داده بود. تنها خبر خوش در دنیا در ماه ژانویه، امضای قرارداد همکاری ناتو با جمهوریهای منطقه بالکان در کاخ سفید بود.

روز چهاردهم، در بخش شرقی کاخ سفید، با ال گور ملاقات کردم تا بر

اجرای کامل لایحه حقوق مدنی تأکید کنیم. هیلاری نیز برای پنجمین بار توسط کنت استار، بازجویی شد. این بار از او پرسیدند چگونه پرونده‌های اف‌بی‌آی درباره جمهوریخواهان به کاخ سفید راه یافته است. هیلاری هیچ اطلاعی در این زمینه نداشت.

پرونده من در مورد پائولا جونز، سه روز بعد مطرح شد. با اینکه از پیش خود را آماده پاسخگویی کرده بودم، ولی از صبح آن روز، حال خوشی نداشتم، زیرا نمی‌خواستم با وکلای معرفی شده از طرف راترفورد مواجه شوم. قاضی پرونده سوزان وبرایت، به وکلای جونز اجازه داده بود در زندگی شخصی من مداخله کنند و ببینند آیا سابقه خشونت جنسی با زنان دیگر در زمان فرمانداری و ریاست جمهوری دارم یا نه. سوزان همچنین به وکلای جونز دستور اکید داده بود که محتوای گزارشهای خود را در اختیار دیگران قرار ندهند.

در پرسشهای مطرح شده، از من پاسخ بله یا نه خواسته و پرسشهایی مطرح کرده بودند از قبیل: آیا با زنانی که در فرمانداری خدمت می‌کردند، خلوت کرده‌ام؟ آنگاه وکلا از همان زنان می‌پرسیدند آیا من با آنان رفتار خشونت‌آمیز داشته‌ام؟ به هر حال تحقیقات آنها، بی‌ثمر بود. تردیدی نداشتم که وکلای جونز می‌خواستند مرا وادار سازند از رفتار خشونت‌آمیز با زنان دیگر حرف بزنم و سپس آن مطالب را در اختیار رسانه‌ها قرار دهند. البته من چیزی برای گفتن نداشتم، ولی مدتی بعد، گزارشهایی در رسانه‌ها درج شد که از نیمی از آنها، بی‌خبر بودم.

مدت چند ساعت به پرسشهای نامناسب آنها که تنها ده یا پانزده دقیقه آن مربوط به پرونده پائولا جونز می‌شد، پاسخ دادم. بقیه پرسشها، در اموری بود که هیچ ارتباطی با جونز نداشت، از جمله سؤالاتی در مورد مونیکا لوینسکی که در تابستان ۱۹۹۵ در کاخ سفید کار می‌کرد و در ماه آوریل به پنتاگون منتقل شد. آنها از من پرسیدند چه روابطی با او داشته‌ام؟ آیا به او هدیه داده‌ام؟ آیا با او خشونت کرده‌ام؟ البته انکار نکردم که روابطی با مونیکا، پیش از ترک کاخ سفید، داشتم.

در ماه فوریه ۱۹۹۶، مونیکا در میان مهمانانی که برای سخنرانی من در رادیو برگزار شده بود، حضور داشت. در آن موقع، پانزده دقیقه با او به تنهایی حرف زدم. به همین دلیل همواره خود را سرزنش می‌کردم. بار

دیگر او را در فصل بهار ملاقات کردم و گفتم ادامه رابطه ما برای من و خانواده‌ام، خوب نیست. همچنین اظهار داشتم که او دختری باهوش و جذاب است که می‌تواند زندگی خوبی داشته باشد و من هم می‌توانم در این راه، به او کمک کنم.

مونیکا به دیدارهایش از کاخ سفید ادامه داد. او را گاهی می‌دیدم، ولی هیچ رابطه نامناسبی میان ما نبود. در ماه اکتبر، مونیکا از من خواست شغلی برایش در نیویورک پیدا کنم و من این کار را کردم. از دو پیشنهادی که به او شد، یکی را پذیرفت. در اواخر دسامبر، برای خداحافظی به کاخ سفید آمد. از همان موقع، پرونده مونیکا و پائولا جونز، درهم ادغام شد. رابطه‌ای که با مونیکا برقرار کردم، غیراخلاقی و احمقانه بود و هنوز هم از آن احساس شرمندگی می‌کنم. نمی‌خواستم نام او به بدی مطرح شود. کوشیدم اشتباهات خود را برابر افراد خانواده، جبران کنم و دیگر نامی از او به میان نیاورم.

روز ۲۱ ژانویه، واشینگتن پست ماجراهایی را به چاپ رساند که در آن به روابط من با مونیکا اشاره شده و گزارش داده بود که کنت استار به بررسی اتهامی مشغول است که بر اساس آن، من از مونیکا خواسته بودم علیرغم سوگندی که یاد کرده است، شهادت دروغ بدهم. متن این گزارش روی سایتهای اینترنت نیز به چشم می‌خورد. به این ترتیب، چهار سال تحقیق کنت استار روی پرونده پائولا جونز، به تشکیل پرونده مونیکا انجامید.

در تابستان سال ۱۹۹۶، مونیکا لوینسکی با یکی از همکارانش به نام لیندا تریپ در مورد روابط خود با من، گفتگو کرد. یک سال بعد، تریپ به ضبط سخنان مونیکا پرداخت. در ماه اکتبر سال ۱۹۹۷، تریپ یکی از نوارهای ضبط شده را به گزارشگر نیوزویک تحویل داد و سپس متن آن را برای لوسین گلدبرگ یکی از جمهوریخواهان محافظه‌کار، فاش کرد. تریپ یکی از شاهدان پرونده پائولا جونز نیز بود، هرچند هرگز نام او را در فهرست شاهدان به من ندادند.

دوشنبه دوازدهم ژانویه ۱۹۹۸، تریپ به دفتر استار زد و در مورد نوار گفته‌های لوینسکی صحبت کرد. ضبط گفتگوها بر اساس قوانین مریلند، جرم محسوب می‌شود، ولی کارکنان استار به او قول دادند

که این جرم، شامل حال او نخواهد شد. روز بعد، استار و مأموران افبی‌آی از تریپ خواستند نوار دیگری از گفته‌های مونیکا بر سر میز غذا در هتلی که پنتاگون تعیین کرده بود، ضبط کند. پس از آن نوبت به مونیکا رسید تا به پرسشهای مطرح‌شده توسط مأموران افبی‌آی و وکلای استار، پاسخ دهد. یکی از وکلا به او گفته بود اگر نمی‌خواهد به زندان برود، باید با آنها همکاری کند. چند ساعت او را تحت بازجویی قرار دادند و سرانجام موفق شد با استفاده از فرصتی مناسب، با مادرش تلفنی حرف بزند. مادرش، ماجرا را برای همسر خود که از او جدا شده بود شرح داد و او با ویلیام جینزبرگ وکیل تماس گرفت. وکیل به انتقاد از استار پرداخت و او را متهم کرد که موکلش را زندانی و مجبور به اعتراف دروغ کرده است.

پس از فاش شدن ماجرا، به دیوید کندال زنگ زدم و اطلاع دادم که استار می‌کوشد به مدارکی برای خلع مقام من دست یابد. می‌دانستم اشتباه وحشتناکی کرده‌ام، ولی تصمیم داشتم با اجازه دادن به استار برای جمع‌آوری مدرک به منظور خلع مقام من، آن اشتباه را تکرار نکنم.

از سال ۱۹۹۱، همواره تلاش کردم به کشورم خدمت کنم و هرگز در هیچ موردی از مقام خود سوءاستفاده نکردم و هرچند به افراد خانواده‌ام دروغ گفتم، ولی هرگز به مقامات رسمی کشور دروغ نگفتم. نگران و ناراحت بودم و می‌خواستم اتهامی که بر من زده شده بود، از دامان هیلاری و چلسی پاک شود. انگار دچار کابوس شده بودم.

روزی که ماجرا فاش شد، مصاحبه‌ای از پیش برنامه‌ریزی شده با جیم لهرر، خبرنگار بخش خبری پی‌بی‌اس داشتم و در پاسخ به پرسش او در این زمینه، گفتم از کسی نخواسته‌ام دروغ بگویم و تأکید کردم هیچ رابطه نامشروعی با کسی نداشته‌ام. تنها در این مورد دروغ گفتم، زیرا رابطه وجود داشت و به همین دلیل شرمنده شدم.

پس از پشت‌سر گذاشتن این مراحل، به کارهای معمول بازگشتم. روز دوازدهم ماه، در کاخ سفید با نتانیا هو نخست‌وزیر اسرائیل ملاقات کردم تا در مورد مراحل عقب‌نشینی نیروهای این کشور از کرانه غربی گفتگو کنیم. نتانیا هو مصمم بود فرآیند صلح را تحت عنوان "صلح در برابر امنیت" ادامه دهد. ولی تلاشهای او به نتیجه نمی‌رسید زیرا نیروهای

ائتلاف با آن موافق نبودند. به خوبی متوجه بود که اگر وارد عمل نشود، این موقعیت مناسب از دست خواهد رفت.

روز بعد، عرفات به کاخ سفید آمد. گزارش ملاقات موفقیت آمیز با نتانیاهو را به او دادم و او را مطمئن ساختم که نخست وزیر اسرائیل قول اجرای بندهای موافقتنامه را داده است. البته از مشکلات موجود بر سر راه سیاست نتانیاهو نیز سخن گفتم. در عین حال طبق معمول توصیه کردم که اگر خواهان صلح است، باید همچنان از وقوع عملیات تروریستی، جلوگیری کند.

روز بعد، میرایمال کانسی به اتهام قتل دو مأمور سیا در ژانویه ۱۹۹۳ و انجام نخستین عمل تروریستی در دوران ریاست جمهوری من، محکوم به اعدام شد.

روز ۲۷ ژانویه و همزمان با سخنرانی سالانه، مردم از تکرار ماجرای مونیکا خسته شده بودند. صبح آن روز، هیلاری در ان بی سی اظهار داشت که همه این ماجراها از سوی راستگرایان افراطی طراحی شده و هدف آنان، تخریب شخصیت خانوادگی ما است. از اینکه هیلاری به طرفداری از من برخاسته بود، از آنچه انجام داده بودم، بیشتر شرمنده شدم. اشتباه من موجب شده بود که هیلاری در معرض اتهام قرار گیرد و حیثیت مقام ریاست جمهوری به خطر بیفتد.

در ساعت ۹ هنگامی که برای سخنرانی گام به مجلس نهادم، همه در انتظار و هیجان به سر می بردند. کسی نمی دانست آیا اشاره ای به رسوایی خواهم کرد یا نه. در مورد اوضاع کشور که در شرایط خوبی بود حرف زدم و سپس از برنامه های خود برای آینده گفتم و بخش آخر سخنرانی را به اتحاد مردم برای ساختن آمریکای متحد در آینده اختصاص دادم.

هیچ اشاره ای به رسوایی نشد و تاکید بر این بود که نخست باید به امنیت ملی اندیشید. اغلب دموکراتها موافق سخنان من بودند و اکثر جمهوریخواهان، مخالف آن. دو روز پس از سخنرانی، قاضی رایت فرمان داد که همه مدارک مربوط به مونیکا لوینسکی از پرونده پائولا جونز حذف خواهد شد، زیرا تأثیر در قضاوت او نخواهند داشت.

در آخرین روز آن ماه، شیکاگو تریبون با انتشار نتیجه یک نظرخواهی، نشان داد که ۷۲ درصد از مردم، خواهان برکناری من نیستند.

می خواستم بمانم و به اعتماد آنان، پاسخ بدهم.

روزهای پنجم و ششم فوریه، تونی بلر و همسرش چری برای مذاکرات دو روزه به ایالات متحده آمدند و شاهد نگاه‌های اندوهبار من و هیلاری بودند، ولی کوشیدند موجبات خوشحالی ما را فراهم سازند. تونی حمایت کشورش را از من در مجامع عمومی اعلام کرد و افزود که برنامه‌های دو کشور برای حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی، مشترک و مورد پشتیبانی مردم است. آنها را برای صرف شام به کمپ دیوید بردم. ال و تیپر نیز همراه ما بودند. التون جان و استیوی واندر در هنگام صرف شام، ما را سرگرم کردند. پس از پایانی مراسم، هیلاری اظهار داشت که نیوت جینگریچ به او گفته پرونده بیل کلینتون سراسر بی‌معنا و احمقانه است و حتی اگر مدارک آن درست باشد، به جایی نخواهد رسید.

در کنفرانس مطبوعاتی، تونی بلر اظهار داشت که من تنها برای او یک همکار به حساب نمی‌آیم، بلکه دوست او هستم. پس از آن مایک فریسی از وال استریت جورنال پرسشی را مطرح کرد که از پیش منتظر آن بودم.

- چه موقعی احساس می‌کنید که دیگر باید به زندگی خصوصی بپردازید؟ آیا در نظر ندارید از شغل خود استعفا بدهید؟

پاسخ دادم:

- هرگز!

به او توضیح دادم همواره کوشیده‌ام مشکلات زندگی شخصی را از امور سیاسی جدا نگه‌دارم، ولی انگار هرچه بیشتر می‌کوشم، دیگران موضوعات تازه‌تری را وارد زندگی من می‌کنند. با این حال، هرگز از مردم این کشور جدا نخواهم شد و مسئولیتی را که بر عهده‌ام گذاشته‌اند، به انجام خواهم رساند.

در اواسط ماه، در حالی که با تونی بلر بر سر بمباران بخشهایی از خاک عراق به توافق دست یافته بودیم، کوفی عنان آخرین مهلت را برای اعزام بازرسان سازمان ملل به عراق، به صدام داد. به نظر می‌رسید صدام هرگز حرکتی انجام نمی‌دهد، مگر اینکه به‌زور او را وادار سازند.

در اواخر ماه ژانویه و اوایل فوریه، بسیاری از کارکنان کاخ سفید، به دادگاه احضار شدند. برای آنها نگران بودم، به‌ویژه بتی کاری که به تازگی با مونیکا لوینسکی دوست شده بود و انگار به همین دلیل تنبیه می‌شد.

همچنین از اینکه ورنون جوردن در گرداب گرفتار شده بود، احساس ناراحتی می‌کردم. از سالها پیش من و او دوستانی صمیمی بودیم و همواره شاهد کمکهای انسان دوستانه او به دیگران بودم. او را به خاطر من هدف قرار داده و آزرده بودند. می‌دانستم که هیچ کار خلافی انجام نداده و امیدوار بودم روزی متوجه شود که من هم گناهی نداشته‌ام و مرا ببخشند. استار همچنین سیدنی بلومنتال، روزنامه‌نگار و دوست قدیمی من و هیلاری را که در ماه ژوئیه سال ۱۹۹۷ به کاخ سفید آمده بود، مورد بازجویی قرار داد. از طرف دیگر دو مأمور سازمان بازرسی از سوی استار اجیر شدند تا به مورد دیگری از اتهامات من رسیدگی کنند که دروغ محض بود: ارتباط با زنی در لیتل‌راک. استار از مأموران اف‌بی‌آی نیز به منظور تحقیق در زندگی خصوصی من استفاده کرد.

روش استار در تحقیقات، به تدریج نظر رسانه‌ها را جلب کرد. نیوزویک در دو صفحه مقاله‌ای نوشت و فاش ساخت که بیش از بیست سازمان و به همین تعداد ستاد محافظه‌کار، در تحقیقات استار در مورد این رسوایی، شرکت دارند. واشینگتن پست نیز نوشت عده زیادی برای تحقیق در زندگی خصوصی و حمله به رییس‌جمهور، در استخدام استار قرار دارند.

استار بیشتر از سایر موارد، به دلیل وادار ساختن مادر مونیکا لوینسکی برای ادای شهادت، مورد سرزنش قرار گرفت. قوانین فدرال که استار قاعدتاً تابع آنها بود، صراحت داشتند که افراد خانواده متهم و شاکی، هرگز نباید وادار به دادن شهادت شوند، مگر خود، شریک جرم و یا شاکی باشند. بر اساس آمار ارائه شده در اخبار ان‌بی‌سی در ماه فوریه، تنها ۲۶ درصد از مردم آمریکا با روش تحقیق استار موافق بودند.

ماجرا به ماه مارس کشیده شد. اخبار مربوط به پرونده من و جونز، به خارج درز کرد. البته احتمالاً این امر از سوی وکلای جونز انجام شد. علیرغم دستور صریح قاضی به وکلای راترفورد در مورد عدم درز اخبار، کسی به این دلیل محاکمه نشد. روز هشتم این ماه، جیم مک‌دوگال در زندان ایالتی تکزاس درگذشت. برطبق اظهارات سوزان مک‌دوگال، جیم وادار شده بود به خاطر رضایت استار، ماجرا را وارونه جلوه دهد. تصور می‌کرد با این ترفند می‌تواند از زندان خارج شود.

در اواسط ماه، برنامه ۶۰ دقیقه، با زنی به نام کاتلین ویلی مصاحبه‌ای انجام داد که ادعا می‌کرد در زمان خدمت در کاخ سفید، از او خواسته‌های نامشروع داشته‌ام. این هم حقیقت نداشت. اشتباهات زیادی در ماجرای که تعریف می‌کرد، وجود داشت. همچنین یکی از شاهدان احضار شده از سوی او به نام جولی هایت استیل، اظهار داشت که دیلی او را مجبور به دادن شهادت دروغ کرده است و به این ترتیب، آن ماجرا خاتمه یافت.

شوهر ویلی خودکشی کرده و ۲۰۰۰۰۰ دلار بدهی از خود باقی گذاشته بود. ظرف یک هفته پس از ادعای ویلی، روزنامه‌ها خبر دادند که من به این زن تسلیت گفته و در مراسم خاکسپاری شوهرش شرکت کرده‌ام. این واقعه، پس از ادعاهای کذب او بود. خوشبختانه موفق شدیم در حدود دوازده نامه ویلی را که به من نوشته و در آن اظهار کرده بود مجبور به این کار شده است و میل دارد هرکاری از دستش برمی‌آید برای جبران رفتارش انجام دهد، در اختیار روزنامه‌ها بگذاریم. مدتی بعد، گزارشی منتشر شد که نشان می‌داد ویلی برای نقل آن ماجرا و یا حتی نوشتن در کتاب، ۳۰۰۰۰۰ دلار دریافت کرده بود.

به ماجرای اندوهبار ویلی اشاره کردم، چون استار از این امر، سوءاستفاده کرد. او به ویلی اطمینان داد اگر به دادگاه برود و به درستی همه چیز را بیان و نحوه ارتباط خود را با من آشکار کند، از پیامدهای قانونی، مصون خواهد ماند. ولی شهادت قاطعانه جولی هایت استیل که از هواداران جمهوریخواهان به حساب می‌آمد، استار را خلع سلاح کرد.

روز سنت پاتریک، با رهبران همه گروه‌های درگیر در ایرلند شمالی در آن کشور ملاقات کردم و به ویژه به مذاکره با گری آدامز و دیوید تریمبل پرداختم. تونی بلر و برتی آرن، می‌خواستند به توافق دست یابند. نقش من، اساساً گرد آوردن همه احزاب در چهارچوبی بود که از سوی جورج میچل ارائه شد. با اینکه روزهای سختی در پیش داشتیم، ولی تصور می‌کردم به هدف نزدیک شده‌ایم.

چند روز بعد، من و هیلاری به آفریقا پرواز کردیم. آفریقا قاره‌ای بود که ایالات متحده توجه زیادی به آن نشان نمی‌داد، ولی من می‌دانستم نقش عمده‌ای را در رویدادهای خوب و بد قرن بیست و یکم ایفا خواهد کرد. خوشحال بودم که هیلاری همراه من است. او از سفر کردن لذت

می برد. هیلاری و چلسی سال پیش به آفریقا رفته بودند و این بار دلم می خواست من و او با هم برویم.

سفر به آفریقا از کشور غنا آغاز شد. جری راولینگز و همسرش ناناکاندائو آگی مانگ، ما را برای تماشای مراسم جشن باشکوهی، به میدان استقلال بردند. نیم میلیون نفر آن میدان را در اشغال خود داشتند. روی سکویی رفتیم که رؤسای قبایل گوناگون با لباسهای رنگارنگ حضور داشتند و عده ای هم با طبلهای بزرگی که تا آن زمان نظیرشان را ندیده بودم، ضرباهنگهای زیبای آفریقایی را می نواختند.

رئیس جمهور راولینگز را دوست داشتم و خوشحال بودم علیرغم دستیابی به قدرت توسط کودتای نظامی، دوبار در انتخابات ریاست جمهوری، به پیروزی دست یافته است. علاوه بر آن، نسبت خانوادگی دوری نیز با هم داشتیم. پس از تولد چلسی، پزشک او همراه با دستیارش که خانمی میانسال و از اهالی غنا بود، به آرکانزاس آمد و آن خانم مسئولیت شرکت در پرورش چلسی را بر عهده گرفت. زن، هاجر سام نام داشت و من و هیلاری به او علاقه فراوانی داشتیم. ولی نسبت دور ما با رئیس جمهور غنا، این بود که هاجر، در به دنیا آوردن چهار فرزند راولینگز، کمک کرده بود!

روز بیست و چهارم ماه، به اوگاندا رفتیم تا با یوئرس موسهونی رئیس جمهور آن کشور و همسرش جانت، ملاقات کنیم. اوگاندا راهی طولانی را پیموده و از پیامدهای حکومت استبدادی ایدی امین رها شده بود. چند سال پیش، این کشور بیشترین درصد مبتلایان به ایدز را داشت، ولی با برنامه ای فراگیر به مبارزه با این بیماری پرداخته و موفق شده بود با استفاده از برنامه های آموزشی، پرهیزکارانه، ازدواج و وسایل پیشگیری گوناگون، تعداد تلفات را به نصف کاهش دهد.

همراه با رئیس جمهور اوگاندا و همسرش، به دو دهکده به نامهای موکانو و انیانگ رفتیم تا با نحوه آموزش در مدارس آشنا شویم. به آموزش دختران درست به اندازه آموزش پسران، اهمیت داده می شد. همه چیز در حد عالی بود، ولی وسایل آموزشی به اندازه کافی نداشتند و اغلب، مناسب نیز نبود. در وانیانگ با زنی ملاقات کردیم که طفلی دو روزه در آغوش داشت. او اجازه داد من هم آن نوزاد را در آغوش بگیرم و در همان

حال، عکاس کاخ سفید، عکسی از ما گرفت و هر دو ما را بیل کلینتون نامید.

مشاوران امنیتی اجازه دیدار از رواندا را به من ندادند، زیرا هنوز دارای مشکلات امنیتی بود، ولی به نظر من حضور در رواندا می‌توانست نتایج مثبتی داشته باشد. بنابراین بدون اجازه آنها به رواندا رفتم و در فرودگاه کیگالی، مورد استقبال رهبران کشور و بازماندگان نسل‌کشی، قرار گرفتم. پاستور بیزی مونگار رییس‌جمهور که از قبیله هوتو بود و معاون رییس‌جمهور پاول کاگامه که از رهبران مقتدرترین حزب کشور به حساب می‌آمد، در فرودگاه با من ملاقات کردند. کاگامه به درستی تشخیص داده بود که به منظور جلوگیری از نسل‌کشی، بهترین کار، کمک به رییس‌جمهور و افراد قبیله هوتو است.

نجات‌یافتگان از نسل‌کشی نیز ماجراهای دردناک زیادی را به خاطر داشتند که برایم تعریف کردند. آخرین نماینده آنها که با من حرف زد، زنی اندوهگین بود که از کشته شدن افراد خانواده خود به دست توتسیهایی خبر داد که فرزندان، سالها با کودکان او همسایه و همبازی بودند. آن زن زخمی و در حال مرگ رها شده و پس از مدتی به خود آمده و جسد شوهر و شش فرزندش را غرق در خون در کنار خود یافته بود. او به من و هیلاری گفت که ناامیدانه از خداوند کمک خواسته و در نتیجه نجات یافته است. اندوه آن زن به اندازه‌ای زیاد بود که مشکلات من در مقایسه با او به حساب نمی‌آمد. از همان لحظه تصمیم گرفتم آنچه از دستم برمی‌آید، برای کمک به رواندا انجام دهم.

به عنوان نخستین رییس‌جمهور آمریکا، به کیپ تاون، پایتخت آفریقای جنوبی رفتم و در پارلمان آن کشور سخنرانی کردم و گفتم: "به اینجا آمده‌ام تا به شما کمک کنم و اطلاع بدهم که دیگر خبری از کشتار و تبعیض نژادی در کشور نیست و حامیان و مخالفان آپارتاید، در کنار یکدیگر کار می‌کنند." آنها گذشته خود را فراموش و یا واقعیتها را پنهان نکرده بودند، ولی به نظر خوشحال می‌رسیدند، زیرا به توافقی منصفانه دست یافته بودند. چنین روحیه‌ای را ماندلا به مردم کشورش داده بود.

روز بعد، ماندلا مهمانان خود را به جزیره‌ای برد تا محل اسارت خود را در هجده سال نخست نشان دهد. از دو سلولی که در آن زندانی شده

بود بازدید کردیم. یکی برای واقعی بود که سنگها را می شکست و یکی برای واقعی که از شکستن آنها، به هر دلیلی، امتناع می کرد. در ژوهانسبورگ، با تابو امبکی دیدار کردم که با ال گور ملاقات کرده بود. بدون تردید، می توانست جانشین شایسته‌ای برای ماندلا باشد. من و هیلاری، در سووتو، همراه با جسی جکسون به کلیسا رفتیم. اغلب اعتراضات ضد تبعیض نژادی در این شهر صورت گرفته بود.

تنها روز تعطیل در مسافرت به آفریقا را در بوتسوانا گذراندیم. این کشور در میان سرزمینهای واقع در مناطق حاره، از درآمد سرانه بالاتری برخوردار بود، ولی در ضمن بالاترین میزان بیماران مبتلا به ایدز را داشت. به مشهورترین پارک وحش ملی آفریقا به نام چوبه رفتیم و حیواناتی از قبیل شیر، فیل، اسب آبی، تمساح و بیش از بیست نوع پرنده گوناگون را دیدیم. به یک فیل مادر و بچه‌اش خیلی نزدیک شدیم. فیل مادر خرطومش را بالا برد و به سوی ما آب پاشید. خندیدم و به این فکر افتادم که اگر جمهوریخواهان این صحنه را ببینند، بسیار خوشحال خواهند شد، زیرا نشانه برکت حزب آنها، مرا خیس کرده است. اوایل غروب، سوار بر قایق در رودخانه بزرگ چوبه به گردش پرداختیم. من و هیلاری در حالی که دست یکدیگر را گرفته بودیم و دعا می خواندیم، غروب خورشید را تماشا کردیم.

آخرین کشور مورد بازدید ما، سنگال بود. در آنجا به تماشای دروازه بدون بازگشت جزیره گوره رفته رفتیم. همان منطقه‌ای که بسیاری از آفریقاییان را به آمریکای شمالی به بردگی بردند. همان‌طور که در اوگاندا گفتم، تأسف خود را از برده‌داری در آمریکا اظهار داشتم و از کوششهای مستمر و سخت آفریقاییان ساکن آمریکا برای کسب آزادی، قدردانی کردم. در ضمن از همه آفریقاییان خواستم جنگ را در آن قاره خاتمه دهند و از ایجاد یک اوگاندا، دیگر، خودداری کنند.

این بزرگترین و طولانی‌ترین سفر یک رییس‌جمهوری آمریکا به قاره آفریقا بود. تعدادی از اعضای هر دو حزب در کنگره و هیأت دولت مرا در آن سفر همراهی کردند و در آن ناحیه، قراردادهای بسیاری را امضا کردم تا صفحه‌ای جدید در تاریخ روابط آمریکا با آفریقا گشوده شود. از زندگی آن زن رواندایی و نلسون ماندلا، الهام گرفتم تا با آنچه در پیش دارم،

مقتدرانه مواجه شوم.

اول ماه آوریل که هنوز در سنگال به سر می‌بردم، قاضی راییت از وکلای من خواست برای ادای توضیحات در مورد پرونده جونز حاضر شوند. راییت قصد بستن پرونده را داشت، زیرا پائولا جونز نتوانسته بود مدارک کافی برای اثبات ادعاهایش ارائه دهد. دیگر کسی در مورد وایت‌واتر حرف نمی‌زد. در دوم آوریل استار برای چندین بار، اعلام کرد که فشار بر مرا بیشتر خواهد کرد.

چند روز بعد، من و باب رابین اعلام داشتیم که ایالات متحده، از ورود ۱/۶ میلیون سلاح تهدیدکننده جلوگیری خواهد کرد. هرچند کارخانه‌های داخلی را از تولید نوزده نوع سلاح مختلف در سال ۱۹۹۴ منع کرده بودیم، ولی اسلحه‌سازان خارجی، می‌کوشیدند با انجام اصلاحاتی، همان نوزده نوع سلاح را که کاربردی جز کشتن مردم نداشتند، به کشور وارد کنند.

دهم آوریل، جمعه، شادترین روز دوران ریاست جمهوری من بود. هفده ساعت پس از تعیین مهلت قانونی در قرارداد، همه احزاب و گروه‌های درگیر در ایرلند شمالی با مفاد طرحی که به سی سال خشونت خاتمه می‌داد، موافقت کردند. پاسی از شب گذشته را بیدار بودم و می‌کوشیدم به جورج میچل در نوشتن متن قرارداد کمک کنم. غیر از جورج، با برتی آرن، تونی بلر، دیوید تریمبل و و جری آدامز (دوبار) تا ساعت ۲/۳۰ و پیش از رفتن به بستر، تلفنی صحبت کردم.

در ساعت پنج صبح، جورج مرا از خواب بیدار کرد و خواست بار دیگر با آدامز حرف بزنم و او را وادار به امضای قرارداد کنم. متن قرارداد بسیار عالی بود و حقوق اکثریت و اقلیت را در بر می‌گرفت، همه مردم را به مشارکت در تصمیم‌گیری در امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دعوت می‌کرد و مسؤولیتهای تازه‌ای بر عهده بریتانیا و ایرلند می‌گذاشت. آن موافقتنامه را، "قرارداد جمعه خوب" نام نهادند.

در همان روزها به پایگاه فضایی جانسون در هوستون رفتم تا در مورد مأموریت تازه یکی از سفینه‌های فضایی درباره فعالیت‌های بدن، مغز انسان و سایر یافته‌های علمی، به مذاکره پردازیم. یکی از حاضران در مراسم، سناتور جان گلن هفتاد و هفت ساله بود. جان گلن پس از انجام ۱۴۹

سورتنی پرواز و اجرای عملیات در جنگ جهانی دوم، یکی از سه فضانورد آمریکایی بود که برای نخستین بار، عازم خارج از جو زمین شد. او از نمایندگی سنا بازنشسته شده بود و دلش می‌خواست بار دیگر به فضا برود. دان گلدین رییس ناسا و من موافق تصمیم جان گلن بودیم، زیرا قرار بود تحقیقات روی کسانی انجام شود که برای بار دوم به فضا می‌روند. همواره از برنامه‌های فضایی حمایت کرده بودم و تمایل داشتم در مورد ایستگاه فضایی بین‌المللی تحقیقات علمی بیشتری انجام گیرد.

سپس به شیلی پرواز کردیم تا دیداری از دومین کشور دولت ایالات متحده در آمریکای جنوبی به عمل بیاورم. پس از حکومت طولانی و سخت استبدادی ژنرال آگوستینو پینوشه، به نظر می‌آمد شیلی تحت رهبری ادواردو فری که پدرش نیز در دهه ۱۹۶۰ رییس‌جمهور آن کشور بود، به دموکراسی دست یافته باشد.

آن ماه با دورویداد قابل ذکر به پایان رسید. پذیرایی از اعضای کنگره و کسانی که به بودجه سال ۱۹۹۳ من رأی داده بودند. عده‌ای از آنها دیگر نماینده نبودند، ولی به اطلاع آنها رساندم که از همان زمان اساس کاهش کسری بودجه ایجاد شده ریخته شد و برای نخستین بار در تاریخ ایالات متحده پس از سال ۱۹۶۹، دیگر کسر بودجه وجود ندارد. این امر، زمانی که به کاخ سفید گام نهادم، دور از ذهن به نظر می‌رسید. رویداد دوم نیز عضویت جمهوری چک در سازمان ناتو بود.

در اواسط ماه مه، کوششهای ما برای جلوگیری از انجام آزمایشهای هسته‌ای، با توجه به پنج آزمایش زیرزمینی هند، ناکام ماند. دو هفته بعد، پاکستان با انجام شش آزمایش هسته‌ای، به این اقدام پاسخ داد. هند اعلام داشت که آزمایشها را به منظور جلوگیری از تهدید چین انجام داده است. پاکستان نیز اقدام خود را پاسخ به هند نامید. افکار عمومی هر دو کشور از داشتن و آزمایش این سلاحها پشتیبانی می‌کرد، ولی خطر آن، بیشتر از فوایدش بود. پس از آزمایشهای هند، از نواز شریف نخست‌وزیر پاکستان خواستم از قرارداد منع آزمایش پیروی کند و پاسخی ندهد، ولی او نتوانست در برابر فشار افکار عمومی مقاومت کند.

پس از درگیریهای مربوط به آزمایشهای هسته‌ای، عازم بیرمنگهام انگلستان شدم تا در اجلاس گروه ۸ شرکت کنم. سر راه، در آلمان توقف

کردم و به مذاکره با هلموت کهل صدر اعظم آلمان در سانزسوسی، قصر فردریک کبیر، پرداختم. در همان روز از شرکت اتومبیل سازی اوپل که در آلمان شرقی سابق بود، دیدن کردم.

کهل در حال مبارزه برای انتخاب مجدد بود و حضور من در کنار او، پرسشهای بسیاری را مطرح کرد، به ویژه اینکه نامزد حزب مخالف او، گرهارد شرودر از حزب سوسیال دموکرات، رقیبی سرسخت به شمار می آمد. کهل تا آن زمان، از سایر صدراعظمهای آلمان، غیر از بیسمارک، بیشتر حکومت کرده، ولی در نظرخواهی عمومی، بسیار پایینتر از شرودر قرار گرفته بود. او دوست آمریکا و من به حساب می آمد و می دانستم صرفنظر از نتیجه انتخابات، اسطوره او جاودانی خواهد ماند.

پس از ورود به بیرمنگهام، آن شهر را بسیار زیباتر و آبادتر از آنچه سی سال پیش دیده بودم، یافتم. اجلاس گروه هشت، کارهای زیادی برای انجام دادن داشت، از جمله: آزمایشهای هسته ای هند؛ اوضاع نابسامان سیاسی و ورشکستگی اقتصادی اندونزی؛ تهدید روند صلح در خاورمیانه؛ جنگ در کوزوو؛ و همه بررسی مربوط به قرارداد جمعه خوب در ایرلند شمالی. همه حاضران در جلسه، آزمایشهای هسته ای هند را محکوم کردند و اعلام داشتند که خواهان دنیایی عاری از سلاحهای اتمی هستند. در عین حال، کاری برای خاورمیانه نمی توانستیم انجام دهیم، زیرا مجبور بودیم در انتظار بهبود شرایط سیاسی اسرائیل بمانیم.

در کوزوو، استانی در جنوبی ترین بخش صربستان، اکثریت ساکنان، مسلمانان آلبانیایی تبار بودند که از حکومت میلووشویچ، خشمگین به نظر می رسیدند. در اواخر آن سال، پس از حمله صربها به کوزوو، سازمان ملل، یوگسلاوی سابق یا همان صربستان و مونته نگرو را مورد تحریم قرار داده بود و بسیاری از کشورهای جهان نیز از این تحریم حمایت می کردند. گروه تماس، شامل ایالات متحده، روسیه و چند کشور اروپایی برای رفع بحران تلاش می کردند. گروه هشت نیز از گروه تماس پشتیبانی کرد، ولی خیلی زود مجبور به تغییر موضع و دخالت بیشتر در آن منطقه شدیم.

باز هم خبرهای خوش از ایرلند شمالی رسید. بیشتر از ۹۰ درصد اعضای حزب شین فن به نفع قرارداد جمعه خوب، رأی دادند. البته آرای همه کاتولیکهای ایرلند، از قبل، قابل پیش بینی بود. پس از برقراری تماس

با رهبران احزاب و گروه‌های ایرلندی، ترجیح دادم از بیرمنگهام به بلفاست بروم. نمی‌خواستم یان بیزلی مرا به دخالت در امور داخلی ایرلند شمالی متهم کند. به جای این کار، همراه تونی بلر با خبرنگاران رسانه‌ها به گفتگو پرداختیم و در مصاحبه‌های تلویزیونی شرکت کردیم. بی‌بی‌سی و سی‌ان‌ان از همه‌پرسی پشتیبانی کردند.

پس از توقف در ژنو به منظور وادار ساختن سازمان تجارت جهانی به پیروی از فرآیند تصمیم‌گیری قاطعانه در مورد اموری چون کار و محیط زیست و گوش دادن به سخنان نمایندگان مردم عادی که احساس می‌کردند جهانی‌سازی آنان را منزوی خواهد کرد، به آمریکا بازگشتم، ولی همچنان به مشکلات جهانی و یافتن راهکارهای مناسب برای آنها می‌پرداختم.

آن هفته در مراسمی در آکادمی علوم دریایی ایالات متحده، راهکارهای تازه‌ای برای حمله به شبکه‌های تروریستی در سراسر جهان پیشنهاد کردم و از جمله به برنامه‌ای پرداختم که از هجوم به سیستمهای برق، آب، پلیس، آتش‌نشانی و خدمات ایمنی، کنترل ترافیک، خدمات مالی، تلفن و شبکه‌های رایانه‌ای جلوگیری کند. در ضمن توصیه کردم طرحهایی تهیه شود که از گسترش سلاحهای زیست‌محیطی ممانعت به عمل آورد و مردم را از عواقب آن، محافظت کند.

در طول چند ماه گذشته، به‌ویژه در مورد احتمال یک حمله زیست‌محیطی، شاید با استفاده از سلاحی ویژه برای گسترش نوعی بیماری خاص در میان مردم، نگران بودم. در ماه دسامبر گذشته، من و هیلاری، در مهمانی شام با حضور گریگ ووتر، دانشمند زیست‌شناس حضور یافتیم. از او در مورد احتمال استفاده تروریستها از سلاحهای زیست‌محیطی پرسیدم و او پاسخ داد که همه‌چیز امکان دارد. از من خواست، کتاب تازه ریچارد پرستون به نام "واقعه بزرگ" را بخوانم. سرگذشت هراس‌آور دانشمندی دیوانه بود که می‌کوشید با مبتلا کردن مردم نیویورک به نوعی ویروس که به مغز آسیب می‌رساند، از میزان جمعیت جهان بکاهد. چنان تحت‌تأثیر کتاب قرار گرفتم که همه اعضای هیأت دولت و حتی جینگریچ سخنگوی کنگره را به خواندن آن، ترغیب کردم.

بیل کلینتون / ۹۶۳

از سال ۱۹۹۳، پس از بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی، به کار روی طرح جلوگیری از کاربرد سلاح‌های زیست‌محیطی پرداخته بودم. یکی از شهروندان روسی که در ایالات متحده اقامت داشت، خبر از وجود ویروس‌های بسیاری از بیماری‌ها و ساخت آنها در اتحاد شوروی، از جمله سیاه‌زخم، آبله و غیره می‌داد و اظهار می‌داشت حتی پس از فروپاشی نیز چنین ویروس‌هایی تولید می‌شود.

پس از واقعه انفجار گاز در راه آهن زیرزمینی توکیو در سال ۱۹۹۵، گروه امنیتی ضد تروریستی (CSG) که زیر نظر ریچارد کلارک، رییس شورای امنیت ملی کار می‌کرد، بیشتر تلاش خود را وی ایجاد برنامه‌های دفاعی در برابر حملات شیمیایی و زیست‌محیطی متمرکز کرد. در اواخر سال ۱۹۹۶ طرحی مبنی بر واکسینه کردن همه افراد نظامی آمریکایی علیه سیاه‌زخم ارائه شد. در ماه مارس ۱۹۹۸ نیز دیک کلارک در حدود چهل نفر از اعضای هیأت دولت را در بلر هاوس گرد آورد تا در مورد حملات تروریستی که شامل استفاده از ویروس آبله و سلاح‌های هسته‌ای کوچک می‌شد، به بحث و تبادل نظر پردازد.

چند هفته بعد، کلارک به درخواست من، هفت دانشمند و کارشناس را دعوت کرد تا در برابر خطرات فوری این ویروس‌ها، از آنها نظرخواهی کند. در میان دانشمندان جاشوالد دربرگ، برنده نوبل زیست‌محیطی که چند دهه از زندگی خود را صرف مطالعه روی سلاح‌های زیست‌محیطی کرده بود، حضور داشت.

کمتر از یک ماه بعد، گزارشی از این گروه دریافت کردم که در آن توصیه می‌شد ظرف چهار سال آینده، در حدود دو میلیارد دلار صرف ارتقای قابلیت‌های بهداشت عمومی و انجام تحقیقات در زمینه کشف و ساخت داروهای لازم و واکسیناسیون افراد در برابر ویروس‌های زیست‌محیطی شود.

در همان زمان قرارداد مرسوم به PDD-62 را که شامل بندهایی برای مبارزه با تروریسم می‌شد، به امضا رساندم. در این قرارداد، به همه جوانب مربوط به مبارزه با سلاح‌هایی که امکان داشت مورد استفاده تروریست‌ها قرار بگیرد، اشاره شده بود. همچنین طرحی به منظور حفاظت از ساختارهای مهم و حساس کشور از جمله ارتباطات از راه دور و سیستم

لوله کشی آب آشامیدنی ارائه شد.

در اواخر ماه، کوششهای استار برای وادار ساختن سوزان مک دوگال به دادن شهادت دروغ پیش از تشکیل دادگاه اصلی، به شکست انجامید. او هیلاری را در حدود پنج ساعت، آن هم برای ششمین بار، تحت بازجویی قرار داد. بسیاری از کارکنان کاخ سفید و همکاران من نیز مورد بازجویی قرار گرفتند.

در اوایل ماه مه، استار به عملیات راهبردی خود ادامه داد و سوزان مک دوگال را به دلیل امتناع از دادن شهادت دروغ، محکوم کرد و پرونده او را به دادگاه فرستاد. هرچند یک سال طول کشید تا تلاشهای سوزان مک دوگال به نتیجه برسد، ولی سرانجام از اتهامات وارد شده تبرئه شد. روز ۲۹ ماه مه، بری گلدواتر در هشتاد و نه سالگی درگذشت. فقدان او، مرا ناراحت کرد. هرچند وابسته به دو حزب مخالف بودیم و از نظر فلسفی وجه اشتراکی با هم نداشتیم، ولی گلدواتر محبت زیادی به من و هیلاری داشت. من نیز به دلیل افکار آزادیخواهانه و رفتار خوبی که با مردم داشت، به او احترام می‌گذاشتم.

سایر روزهای فصل بهار را به کار روی لوایحی که قرار بود به مجلس بفرستم و سایر امور داخلی و خارجی پرداختم. از جمله: صدور فرمان اکید به منظور جلوگیری از آزار و اذیت همجنس‌گرایان و اخراج آنان از مشاغل؛ حمایت از بوریس یلتسین در اجرای برنامه‌های اصلاحات اقتصادی؛ استقبال از امیر بحرین و پذیرایی از او در کاخ سفید؛ ایراد نطق در اجلاس شورای امنیت سازمان ملل متحد در زمینه قاچاق مواد مخدر؛ پذیرایی از کیم دای یونگ رئیس‌جمهور کره جنوبی؛ شرکت در کنفرانس مونته‌ری کالیفرنیا، که قرار بود به منظور حفاظت از محیط‌زیست، چهارده سال مانع عملیات اکتشاف و استخراج نفت در سواحل اقیانوس بشوم؛ امضای لایحه مربوط به خرید جلیقه‌های ضد گلوله برای بیست و پنج درصد از افسران پلیس که فاقد آن بودند؛ سخنرانی در سه دانشکده؛ و شرکت در مبارزات انتخاباتی به نفع دموکراتها، در شش ایالت.

ماه پرکار و در عین حال خوبی بود، غیر از یک مورد که سفری ناخوشایند به اسپرینگ فیلد اوره‌گان رفتم و در آنجا پسر پانزده ساله‌ای با یک مسلسل، تعداد زیادی از همکلاسیهایش را به قتل رساند و یا زخمی

کرد. این آخرین مورد رشته خشونت‌های انجام گرفته در ایالات متحده بود که مهمترین آنها در جونز بورو، آرکانزاس، پرل، میسی‌سی‌پی؛ پادوکا، کنتاکی؛ و ادینبورو، پنسیلوانیا شکل گرفت.

به مدرسه مذکور در اسپرینگ‌فیلد رفتم تا با خانواده قربانیان ملاقات کنم، به سخنان آنها گوش بدهم و با دانش‌آموزان، معلمان و شهروندان حرف بزنم.

بهار به تابستان پیوست و نوبت به دیدار طولانی من از چین رسید. هرچند ایالات متحده و چین هنوز اختلاف‌نظرهای بسیاری در زمینه‌های حقوق بشر، آزادی مذهب و سیاست و مسائل دیگر داشتند، ولی من مشتاق رفتن به این سفر بودم.

این سفر، از مجادله و مباحثه مسؤولان دو کشور خالی نبود. من نخستین رئیس جمهور آمریکا به حساب می‌آمدم که پس از تظاهرات انجام گرفته در میدان تیان‌آنمن به حمایت از دموکراسی در سال ۱۹۸۹، به چین می‌رفتم. تعدادی از جمهوریخواهان نیز از اینکه اجازه داده بودم ماهواره تجاری آمریکا توسط موشک‌های چینی به فضا پرتاب شود، به من حمله می‌کردند. البته فناوری ماهواره در دسترس چینیها قرار نگرفته و این برنامه از زمان ریگان آغاز شده و سپس به دوران بوش و من رسیده و در جهت حمایت از شرکتهای آمریکایی انجام شده بود. همچنین بسیاری از آمریکاییها از خط‌مشیهای تجاری چین و به‌ویژه تکثیر و توزیع غیرقانونی کتابها، فیلمهای سینمایی و نوارهای موسیقی که موجب افزایش بیکاری و ورشکستگی مشاغل می‌شد، می‌ترسیدند.

در جبهه چین نیز، بسیاری از مقامات رسمی، انتقاد ما را از قوانین حقوق بشر قبول نداشتند و از دخالت ما در امور داخلی کشورشان، نفرت داشتند. به هر حال تلاش ما، در جهت همکاری همه‌جانبه با چین در قرن بیست و یکم بود.

چین با دارا بودن یک چهارم جمعیت جهان، رشد اقتصادی سریع، نیاز به همکاری آمریکا و سایر کشورهای جهان در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی داشت و ما چاره‌ای جز برقراری ارتباط مثبت و سازنده نداشتیم. با این حساب، رفتن به این سفر، ساده لوحانه بود.

یک هفته پیش از مسافرت به چین، بیل ریچاردسون نماینده ایالات

متحده در سازمان ملل متحد را به جانشینی فدریکو پینا، به عنوان وزیر نیرو و انرژی منصوب کردم. او تحقیقات مهمی در آزمایشگاه‌های مربوط به این پدیده انجام داده و کاملاً برای این مقام، مناسب بود. هالبروک نیز مهارت کافی برای حل مشکلات ما با سازمان ملل متحد داشت. با توجه به رویدادهای تازه‌ای که در بالکان شکل می‌گرفت، به چنین فردی، نیاز مبرم داشتیم.

من، هیلاری و چلسی غروب ۲۵ ژوئن در حالی که دوروتی مادر هیلاری نیز همراهان بود، وارد چین شدیم. تعدادی از نمایندگان کنگره و اعضای هیأت دولت نیز با ما به چین آمدند. از جمله: مادلین آلبرایت، رابین، دیلی، جان دینگل نماینده میشیگان که حضور این آخری به دلیل سابقه طولانی نمایندگی در کنگره و نمایندگی از سوی ایالتی که صنایع اتومبیل‌سازی مستقل داشت، از اهمیت زیادی برخوردار بود.

از شهرها و روستاهای چین شروع کردیم و مدت دو روز با شهروندان آن کشور به گفتگو پرداختیم.

دو روز بعد، به ملاقات جیانگ زمین رفتیم و هر دو در یک کنفرانس رسانه‌ای که تلویزیون آن را در سراسر چین پخش می‌کرد، شرکت کردیم. مذاکرات ما در مورد اختلاف نظرها و زمینه‌های همکاری مشترک، کاملاً صریح و روشن بود. مردم چین برای نخستین بار شاهد بودند که رهبر کشورشان آشکارا در مورد اموری همچون حقوق بشر و آزادی مذهب حرف می‌زند. جیانگ از اعتماد به نفس بالایی برخوردار بود و به راحتی برای مردم سخنرانی می‌کرد. از جمله مواردی که هر دو بر آن تأکید داشتیم، رفع هرچه سریعتر بحران اقتصادی آسیا، آشتی بین دو کره و جلوگیری از آلودگی محیط زیست بود.

هنگامی که در مورد آزادی و حقوق بشر صحبت کردم، جیانگ زمین اظهار داشت که ایالات متحده، کشوری پیشرفته و ثروتمند است در حالی که چین درآمد سالانه ۷۰۰ دلار برای هر فرد دارد. او همچنین به تفاوت‌های تاریخی، فرهنگی، عقیدتی و اجتماعی دو کشور اشاره کرد. زمانی که از او خواستم با دلایلی لاما ملاقات کند، پاسخ داد درها برای گفتگو باز است، ولی تبت و تایوان بخشی از چین هستند و تأکید کرد راه‌های گوناگونی برای مذاکره با رهبر بوداییان تبت وجود دارد.

بیل کلینتون / ۹۶۷

موضوع اصلی بحث کنفرانس رسانه‌ای، مذاکرات دو کشور بود. من از شهروندان چینی می‌خواستم قوانین مربوط به حقوق بشر ایالات متحده را که در واقع جهانی است، مورد مطالعه و بررسی قرار دهند و به آنان اطمینان دادم که پذیرش چنین امری هرگز موجب ایجاد ناامنی و تفرقه در کشوری با آن پیشینه تاریخی، نخواهد شد.

روز بعد با افراد خانواده از مکانهای تاریخی چین و از جمله شهر ممنوعه و دیوار بزرگ این کشور دیدار کردیم و در ملاقات با دانشجویان دانشگاه پکن، به پرسش و پاسخ پرداختیم. در همان حال که درباره حقوق بشر در چین حرف می‌زدیم، با پرسشهای بسیاری در مورد نحوه اجرای حقوق بشر در ایالات متحده مواجه شدم. دانشجویان همچنین از من می‌پرسیدند برای آشنا ساختن مردم آمریکا با چین چه برنامه‌ای دارم. پرسشهای خوبی از سوی جوانانی بود که هرچند در پی آزادی بودند، ولی همچنان به کشورشان افتخار می‌کردند.

در مهمانی ناهار ژو ژونگجی نخست‌وزیر چین، به بحث در مورد نحوه همکاریهای اقتصادی و اجتماعی با چین و به‌ویژه ورود آن کشور به سازمان تجارت جهانی پرداختیم. کاملاً با ورود چین به این سازمان موافق بودم. همان شب، جیانگ زمین و همسرش خانم وانگ، ما را به صرف شام در اقامتگاه رسمی خود در کنار دریاچه‌ای زیبا و آرام، دعوت کردند. هرچه بیشتر نزد جیانگ زمین می‌ماندم، بیشتر او را دوست می‌داشتم. هرچند با همه نظرات او موافق نبودم، ولی باور داشتم که واقعاً قصد دارد با شتاب فراوان، چین را در مسیر مناسب و درستی قرار دهد.

از پکن عازم شانگهای شدیم و در آنجا نیز همراه نیلاری با جوانان، دانشجویان، استادان دانشگاه‌ها، اصناف و نویسندگان آن کشور به گفتگو پرداختیم. از نکات مهم آن سفر، شرکت در یک برنامه زنده رادیویی همراه با شهردار شانگهای بود. مردم با پرسشهای فراوان در مورد مشکلات اقتصادی و امنیتی چین می‌خواستند او را زیر فشار قرار دهند، ولی برای من هم پرسشهای زیادی مطرح شد که پاسخ دادن به آنها دشوار می‌نمود.

پیش از بازگشت به وطن، به گی لین رفتیم تا در مورد مشکلات آلودگی محیط زیست گفتگو کنیم. در رودخانه لی که در دشتی گسترده جریان

دارد، قایق سواری کردیم و سپس به هنگ کنگ رفتیم تا با تونگ چی هووا، رهبر انتصابی چین پس از خروج انگلستان، دیدار کنیم. چی هووا توانا و باهوش بود و با اقتدار بر آن ناحیه حکمرانی می کرد. او چند سال نیز در ایالات متحده زندگی کرده بود.

در اواسط ماه ژوئیه، فرمان خرید گندم را برای ارسال به کشورهای فقیر، صادر کردم. بهای گندم تنزل یافته بود و این اقدام می توانست علاوه بر جنبه های انسان دوستانه، به بالا رفتن بهای آن محصول کمک کند. موج گرما به مزارع گندم در بسیاری از ایالات، صدمه زده بود و به همین دلیل از کنگره خواستم بودجه ای برای جبران خسارات، در نظر بگیرد.

در اواخر ماه، مایک مک کاری اعلام کرد که از سمت خود در کاخ سفید در فصل پاییز، استعفا خواهد داد بنابراین من معاون او جو لاکهارت را برگزیدم. مک کاری طی سالهای متمادی، به خوبی وظایف خود را انجام داده و همواره در بیست و چهار ساعت شبانه روز، در دسترس بود. دلیل کناره گیری او، رسیدگی به امور خانوادگی و سرپرستی فرزندانش بود. جو لاکهارت را دوست داشتم و تصور می کنم رسانه ها نیز از انتخاب او راضی بودند. او یکی از همبازیان من در قمار با ورق بود.

در ماه ژوئیه، به کارهای داخلی پرداختم و دیک هالبروک به بلگراد رفت تا با میلو شویچ ملاقات کند و به بحران کوزوو خاتمه دهد. هاشیموتو نخست وزیر ژاپن، پس از عدم موفقیت در مبارزات انتخاباتی، از مقام خود کناره گیری کرد. نلسون ماندلا، با گراچا ماشل، بیوه دوست داشتنی رییس جمهور سابق موزامبیک ازدواج کرد. آن زن، رهبری مبارزه برای جلوگیری از استفاده از کودکان در جنگهای آفریقا را بر عهده داشت. کنت استار نیز همچنان به تلاشهای خود برای برکناری من، ادامه می داد.

در اوایل ماه اوت با ده تن از سران قبایل سرخپوست در واشینگتن ملاقات کردم و قول رسیدگی بیشتر به امور آموزشی، خدمات درمانی و ایجاد فرصتهای شغلی برای بومیان آمریکا دادم. هرچند ایالات متحده در آن سال کمترین میزان بیکاری در مقایسه با بیست و هشت سال گذشته، کمترین میزان جنایت در بیست و پنج سال گذشته و کمترین درصد مشکلات رفاهی در بیست و نه سال گذشته را داشت، ولی جوامع بومی آمریکایی به دلیل مشکلات زیادی که در زمینه توزیع وجود داشت، از

این مزایا بی بهره مانده بودند. کمتر از ده درصد فارغ التحصیلان دبیرستان، به کالج می رفتند و همچنان از کمترین درآمد سرانه برخوردار بودند. رهبران قبایل را با اقداماتی که قرار بود انجام بدهیم، خوشحال کردم و به آنان قول مساعدت دادم.

روز بعد، سفارتخانه های ایالات متحده در تانزانیا و کنیا به فاصله زمانی پنج دقیقه از یکدیگر، با بمب منفجر شد. در این سانحه، ۲۵۷ نفر از جمله دوازده آمریکایی کشته و ۵۰۰۰ نفر مجروح شدند. شواهد حاکی از آن بود که شبکه اسامه بن لادن یا همان گروه القاعده چنین حملاتی را تدارک دیده اند. در اواخر ماه فوریه، بن لادن فتوا داده بود که به اهداف نظامی و غیرنظامی ایالات متحده در سراسر دنیا حمله شود. در ماه مه، گفته بود که به اهداف ایالات متحده در خلیج فارس حمله خواهد کرد و همچنین از کشاندن جنگ به داخل آمریکا خبر داده بود. در ماه ژوئن او در مصاحبه ای با خبرنگاران آمریکایی تهدید کرده بود که با موشکهای زمین به هوا، همه هواپیماهای آمریکایی را ساقط خواهد کرد.

از چند سال پیش، بن لادن تحت تعقیب سازمانهای امنیتی ایالات متحده قرار داشت. در چهار سال نخست ریاست جمهوری من، تونی لیک و دیک کلارک، سازمان سیا را برای گرفتن اطلاعات در مورد این ثروتمند سعودی که در سال ۱۹۹۱ از کشورش تبعید شده بود، تحت فشار قرار دادند. او پس از ترک تابعیت در سال ۱۹۹۴، در سودان اقامت گزیده بود.

نخست به نظر می رسید که بن لادن، پشتیبان مالی گروه های تروریستی است، ولی با گذشت زمان، دریافتیم که رهبری مخوفترین سازمان تروریستی دنیا را بر عهده دارد و با استفاده از ثروت سرشار خود در کشورهای گوناگون، از جمله چین، بوسنی و فیلیپین، به فعالیت مشغول است. در سال ۱۹۹۵، پس از جنگ بوسنی، شبکه بین المللی بن لادن، به سرعت رشد کرد.

سیا در ماه ژانویه سال ۱۹۶۶، پایگاهی را تأسیس کرد که در واقع مرکز عملیات ضد تروریستی و به ویژه علیه بن لادن و شبکه القاعده بود. به دنبال همین امر، دولت سودان را مجبور به تبعید بن لادن کردیم. در آن موقع، سودان محلی امن برای تروریستها به شمار می آمد و مصریهایی که

اقدام به ترور حسنی مبارک در ماه ژوئن کرده، و همچنین کسانی که انور سادات را به قتل رسانده بودند، در آن کشور به سر می‌بردند. رهبر ملی سودان حسن‌الترابی، با نظرات بنیادگرایانه بن‌لادن موافق بود و برای حمایت از تروریستهای سازمان القاعده، هر نوع کمکی در اختیار آنها قرار می‌داد.

در همان حال که ترابی را برای تبعید بن‌لادن تحت فشار قرار دادیم، از عربستان سعودی خواستار پذیرش او شدیم. عربستان دوست نداشت بن‌لادن به کشورش بازگردد، ولی او سرانجام در اواسط سال ۱۹۹۶، سودان را ترک کرد. هرچند روابط خود را با ترابی حفظ کرده بود. بن‌لادن به افغانستان رفت و مورد استقبال ملا عمر، رهبر طالبان قرار گرفت. ملا عمر قصد ایجاد حکومت بنیادگرایانه اسلامی در افغانستان داشت.

در سپتامبر سال ۱۹۹۶، طالبان موفق به تسخیر کابل و سایر بخشهای مهم کشور شد. در اواخر آن سال، واحد ویژه بن‌لادن در سیاه، اطلاعات مهمی درباره زندگی او انتشار داد. تقریباً یک سال بعد، مقامات کنیا، مردی را دستگیر کردند که به نظر می‌رسید در انفجار سفارت ایالات متحده، دست داشته است.

یک هفته پس از بمب‌گذاری، به انجام امور عادی پرداختم. به کتاکمی، ایلینویز و کالیفرنیا رفتم تا در مورد لایحه حقوق بیماران و آب آشامیدنی سالم، گفتگو کنم و در ضمن به حمایت از نامزدهای دموکرات کنگره بپردازم. سایر اوقات را همراه با افراد گروه مشاوران امنیتی گذراندم و در مورد نحوه پاسخ به حملات تروریستی در آفریقا، مذاکره کردم.

روز سیزدهم اوت، مراسم یادبود ده نفر از دوازده قربانی آمریکایی در آفریقا، در پایگاه هوایی آندروز برگزار شد. بن‌لادن آنها را تنها به این دلیل که شهروندان آمریکایی بودند، به قتل رسانده بود. پس از کشتار در سفارتخانه‌های آمریکا در آفریقا، بیشتر اوقات خود را صرف برنامه‌ریزی برای دستگیری و یا قتل بن‌لادن و فروپاشی سازمان القاعده می‌کردم.

یک هفته پس از انفجار سفارتخانه‌ها و پس از دریافت تصاویر و گزارشهای واقعی از آن فاجعه که تلفات و خساراتی بسیار بیشتر از آنچه شنیده بودیم، داشت، با مسؤولان امنیتی کشور، جلساتی برگزار کردم. سیا و اف‌بی‌آی تاکید کردند که مسؤلیت این انفجارها، بر عهده سازمان

القاعده است و اظهار داشتند که عاملان اصلی آن دستگیر شده‌اند. در همان حال گزارشهایی دریافت کردم که حاکی از حملات بیشتر القاعده به سفارتخانه‌های دیگر ایالات متحده در تیرانای آلبانی بود. مردم آمریکا، مرا به دلیل نشان ندادن واکنش سریع و تند مورد انتقاد قرار می‌دادند. سفارت آمریکا در آلبانی تعطیل شد، ولی هنوز سفارتخانه‌های دیگری در سایر کشورها داشتیم.

سیا همچنین گزارش داد که قرار است میان بن لادن و فرماندهان ارشد سازمان القاعده در بیستم ماه اوت در افغانستان، نشست برگزار شود تا در مورد اهداف آینده به مذاکره پردازند. فرصت مناسبی برای تلافی حملات آنان و شاید از بین بردن همه مسئولان آن سازمان، فرا رسیده بود. از سندی برگر خواستم برای دادن پاسخ نظامی آماده باشد. مجبور بودیم هدف را تعیین کنیم، نیروهای لازم را به آنجا بفرستیم و از پاکستان بخواهیم با ما همکاری کند. اگر قرار بود به حمله هوایی دست بزنیم، چاره‌ای نداشتیم جز اینکه از فضای پاکستان استفاده کنیم.

هرچند می‌کوشیدیم برای برقراری ارتباط صلح‌آمیز با هند، به پاکستان فشار وارد کنیم، ولی دو کشور در دوران جنگ سرد، از متحدان نزدیک ما به‌شمار می‌آمدند. در عین حال، پاکستان از طالبان و متحد آنان، القاعده، حمایت می‌کرد. سازمان امنیت پاکستان، اردوگاه‌های نظامی القاعده را برای آموزش رزمندگان طالبان، مورد استفاده قرار می‌داد و همچنین گروه‌های چریکی کشمیر نیز در آنجا آموزش می‌دیدند. اگر از پیش به پاکستان اطلاع می‌دادیم که قصد حمله به افغانستان را داریم، احتمال داشت که سرویس‌های امنیتی این کشور، خبر را به گوش طالبان و یا حتی القاعده برسانند. از سوی دیگر، استراب تالبوت، معاون وزیر امور خارجه که برای ایجاد صلح در شبه قاره هند و کاهش تنش در آن منطقه می‌کوشید، از این می‌ترسید که در صورت اطلاع ندادن به پاکستان، مسئولان آن کشور به گمان تجاوز هواپیماها و موشک‌های هند، ممکن است اقداماتی جبران‌ناپذیر انجام دهند و حتی از سلاح‌های هسته‌ای استفاده کنند.

تصمیم گرفتیم ژنرال جو رالستون را به پاکستان بفرستیم تا در خلال صرف شام در حضور فرماندهان ارشد نظامی آن کشور، چند دقیقه پیش

از حمله، ماجرا را به اطلاع آنان برساند و بگوید که به زودی موشکهای ما از آسمان پاکستان خواهند گذشت. در آن صورت برای هرگونه اقدامی به منظور خبر دادن به طالبان یا القاعده، بسیار دیر خواهد بود و در ضمن از حمله هسته‌ای پاکستان به هند، جلوگیری خواهد شد.

گروه برگزیده من، در یک مورد دیگر نیز ابراز نگرانی می‌کرد: حضور من برای ایراد شهادت در روز هفدهم اوت، یعنی سه روز دیگر. آنان می‌ترسیدند، این امر مرا از حمله منصرف سازد و یا اگر دستور حمله را صادر کنم، متهم شوم که می‌خواستم افکار عمومی را از اجرای پرونده رسوایی خود، منحرف سازم، به ویژه اگر در این حمله، به بن لادن آسیبی نرسد. به آنها گفتم که نگران این موضوع نباشند و فرمان حمله برای روز بیستم، صادر شده است. اطمینان دادم که مشکلات شخصی من، مربوط به خودم می‌شود و ارتباطی با این تصمیم ندارد. زمان به سرعت می‌گذشت.